

تأملی در «خُلُق عظیم»

حجة الاسلام والمسلمین دکتر جعفر شانظری^۱

چکیده

به نام آن که با قلم زبرجد بر دفتر یاقوت، نوشت و به آن سوگند یاد کرد: «**وَ الْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ**»، و سلام او بر سید اولاد آدم، معتکف درگاه عزت و مجاور محلّه‌ی محبت؛ انسانی که در خلوت «**أَوْ آدَنِي**» گام نهاد و به خُلُق عظیم آراسته شد.

پیچیدگی وجود آدمیان و راز آلود و اسرارآمیز بودن آن به گونه‌ای است که آرا و انظار در حوزه‌ی انسان‌شناسی به تفاوت درآمد و دشوارترین پرسش در این قلمرو، پرسش از چیستی او شد. گاه او را تک‌انگار و گاه دوانگار شناخته‌اند و در تفسیر هر یک، شماری چند از تئوری‌ها و نظریه‌ها پدید آمد. اما در این سخن وفاق حاصل شد که انسان از سه ساحت اندیشه، عواطف و رفتار جداناپذیر است و با هم بودن و درهم تنیدن این سه ساحت به حدّی است که یک واقعیت را نشان می‌دهد و تجزیه‌ی آنها امری غیرواقعیست و یا غیرممکن می‌باشد.

در این مقاله با توجه به پیوند ناگسستنی این سه ساحت، نخست به معنای «خُلُق»، «اخلاق»، «نظام‌های اخلاقی» و «مسلک‌های پرورشی» اشاره رفته، و پس از آن به تحلیل و بررسی نظام اخلاقی و روش تربیتی دین اسلام نگاه شده، و سرانجام به معنای عظمت خُلُق و سرّ اتصاف پیامبر اعظم ﷺ به «خُلُق عظیم» پرداخته شده است و به این نتیجه دست یافتیم که اخلاق پیامبر اسلام بازتاب اخلاق خداوند است.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، عظیم، پیامبر اعظم، غیب، شهود.

۱. استادیار گروه الهیات دانشگاه اصفهان.

پیشگفتار

محمد مصطفی ﷺ، نامش محبوب و برگزیده و جانش سپیده دم روزگار گشت. او وقتی از تپه های هستی فرود می آمد غمی بر دلش نشست و با خود اندیشید که چگونه می توان با فراغت و آرامش و بی رنج و غصه در اینجا زندگی کرد و چه نوع زیستی را با همشهریان می توان داشت و با کدامین روحیه و حالت می توان این دیار را به قصد مأوای حقیقی ترک کرد. آری، او چه روزهای پر رنج و محنت که در حصار این دیار گذراند و چه شب هایی دراز که در تنهایی به سر برد و چه تکه ها و پاره های تن و جانش را که بر کوچه ها و خیابان های این شهر افشاند و سرانجام نه تنها یک تفکر و اندیشه ی بی مانند، بلکه یک جان و قلبی با حلاوت و طراوت را بر جای گذاشت: «أَنْتِ تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي».

مصطفی بالطف، محبت و خُلق عظیم از این شهر و دیار گذر کرد و رسالتش را در هاله ای از نور و ولایت، همچون خورشید در منظومه ی آفرینش، تا ابد به یادگار نهاد. او فرمود: هر زمان که عشق (ولئ) اشارتی به شما کرد در پی او بشتابید، هر چند راه او سخت و ناهموار باشد و هر زمان که با شما سخن گوید او را باور کنید هر چند دعوت او رؤیاهای شما را چون باد مغرب در هم کوبد و باغ شما را خزان کند، زیرا عشق، چنان که شما را تاج بر سر می نهد، به صلیب نیز می کشد. عشق، شما را چون خوشه های گندم دسته می کند، آن گاه به خرمن کوب از پرده ی خوشه بیرون می آورد و سپس به غربال از گاه می رهند و به گردش آسیاب می سپارد تا آرد سپید از آن بیرون آید. سپس شما را خمیر می کند تا نرم و انعطاف پذیر شوید و بعد از آن بر آتش مقدس می نهد تا برای ضیافت مقدس خداوند، نان مقدس شوید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»^۱. «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۲.

دین محمد ﷺ عشق است، و حیات آن ایمان، و برنامه ی آن دمساز شدن با

۱. بلد / ۴. ترجمه: «ما انسان را به حقیقت در رنج و مشقت آفریدیم».

۲. فجر / ۲۸ - ۳۰. ترجمه: «به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود و او راضی از توست. باز آی و در

صف بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو».

اسرار آفرینش و همگام شدن با زمین و آسمان، و کار و تلاش برای تحصیل حقیقت زندگی، و در یک کلام، دین او اندیشه و کردارهای برگرفته از هستی‌شناختی توحیدی است که میان سه ساحت آدمیان وحدت می‌بخشد و آنها را پرورش می‌دهد و نمونه‌های برتر و بی‌بدیل می‌سازد. او که برگزیده و آخرین مرد آسمانی و کامل‌ترین انسان است میوه‌ی همین دین است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱.

در این مقاله در پی سرّ خلق عظیم، نخست به معنای خُلق و گزاره‌های اخلاقی و ساحت وجود آدمیان و پس از آن به نظام اخلاق دینی و مسلک‌های تربیتی و سرانجام به تحلیل چرایی اتصاف پیامبر به وصف «خُلق عظیم» و معنای عظمت خُلق پرداخته می‌شود.

مقدمه

خُلق، ویژگی و ملکه‌ی درونی آدمیان است که افعال و کردار بر پایه‌ی آن به آسانی پدید می‌آید؛ گاه فضیلت و ستودنی است و گاه رذیلت و زدودنی.^۲ راغب اصفهانی می‌نویسد: خُلق و خُلق یک ریشه دارند، اما خُلق در هیأت، شکل و صورت‌های آشکار و پیداکه به چشم دیده می‌شود به کار می‌رود، ولی خُلق به صفات، نیروها و سجایای باطنی که با بصیرت دیده می‌شود، اطلاق می‌گردد: «والاخلاق ما اكتسبه الانسان من الفضيلة بخلقه»^۳.

علامه‌ی طباطبایی، در خصوص علم اخلاق می‌نویسد: «وَهُوَ الْفَرْقُ الْبَاحِثُ عَنِ الْمَلَكَاتِ الْإِنْسَانِيَّةِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِقَوَاهِ النَّبَاتِيَّةِ وَالْحَيَوَانِيَّةِ وَالْإِنْسَانِيَّةِ وَتَمَيِّزِ فَضَائِلِ مِنْهَا مِنَ الرَّذَائِلِ لِيَسْتَكْمَلَ الْإِنْسَانُ بِالتَّحَلِّيِ وَالتَّصَافِي بِهَا...»^۴

علم اخلاق دانش و فنونی است که از صفات، خصلت‌ها و ویژگی‌های درونی انسان که مربوط به نیروهای نباتی، حیوانی و انسانی است، بحث می‌کند و

۱. احزاب / ۲۱. ترجمه: «شما را در اقتدای به رسول خدا نیکی و سعادت بسیار است.»

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۶۹.

۳. اصفهانی، راغب، معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۵۹.

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱، صص ۳۷۰ به بعد.

رسالتش تشخیص فضایل از رذایل است؛ به منظور این که انسان در اثر آراستگی و اتصاف به فضایل و پیراسته از رذایل به کمال خویش دست یابد.

این نیروها و قوا به طور کلی به سه گروه تقسیم می شود: شهویه، غضبیه، فکریه. نقش نیروی شهوی جلب منافع است، نیروی غضب دفع مضار می کند و کارکرد نیروی فکری، ادراک و تشخیص است. با بهره گیری از این کارکرد اخیر است که انسان از افراط و تفریط کنترل می شود و حد اعتدال در جلب و دفع حاصل می آید و سرانجام اصول اخلاقی، یعنی عفت، شجاعت، حکمت و عدالت در او شکل می گیرد.

برخی واژه‌ی «خُلِقَ» در آیه‌ی «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ را دین معنا کرده اند، یعنی: «ای پیامبر! تو دارای دین بزرگ (اسلام) هستی.» طبرسی می نویسد: «وَأَنَّكَ يَا مُحَمَّدَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ أَيْ عَلَىٰ دِينٍ عَظِيمٍ وَهُوَ دِينُ الْإِسْلَامِ...»^۲ زیرا مفهوم اخلاق، گاه وصف نفس آدمیان و بیانگر حالت راسخ در آنان است و گاه وصف رفتار مختارانه‌ی آدمیان و گاه وصف قوانین و اصولی که در سامان بخشیدن به زندگی آدمیان به کار می آید. در آیه‌ی فوق نیز واژه‌ی خلق به معنای دین که قوانین و آیین زندگی است، به کار رفته.

علامه‌ی طباطبایی می نویسد: آیه‌ی «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» اگرچه در ستایش از حسن و بزرگی خلق پیامبر است، به لحاظ سیاق آیات پیشین و پسین، ناظر به اخلاق زیبای اجتماعی پیامبر است که در معاشرت و تعامل اجتماعی ظهور و عینیت یافته است، مانند ثبات بر حق، صبر در برابر اذیت‌های مردم، گذشت و اغماض از آنها، رفق و مدارات و تواضع در برابر مردم.^۳

طبرسی می نویسد: «وَقِيلَ الْخُلُقُ الْعَظِيمُ الصَّبْرُ عَلَى الْحَقِّ وَسِعَةِ الْبَدَلِ وَتَدْبِيرِ الْأُمُورِ عَلَى مَقْتَضَى الْعَقْلِ بِالصَّلَاحِ وَالرَّفْقِ وَالْمُدَارَاةِ وَتَحْمَلِ الْمِكَارِهِ فِي الدَّعَاءِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَالتَّجَاوُزِ وَالْعَفْوِ...»^۴

۱. قلم / ۴. ترجمه: «و در حقیقت، تو بر نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای.»

۲. طبرسی، ابی علی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

۳. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۶۹.

۴. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

گزاره‌های اخلاقی

مفاهیم اخلاقی از روابط عینی و حقیقی میان افعال اختیاری انسان و نتایج حاصل از آنها حکایت دارد. به دیگر عبارت، در قضایای اخلاقی ارتباط از قبیل ضرورت بالقیاس است. مثلاً در جمله‌ی «باید خدا را عبادت کرد»، میان عبادت و کمال نفس، ضرورت بالقیاس وجود دارد، یعنی عبادت علت کمال نفس است. و جمله‌ی «باید از سمت راست حرکت کرد»، جهت در حرکت، علت حفظ امنیت و نظم در زندگی اجتماعی است. از این رو، میان باید و نبایدها در حکمت عملی و ضرورت‌ها در حکمت نظری سنخیت و ارتباط است، بدین معنا که گزاره‌های عملی و ارزشی از پشتوانه‌ی عینی و واقعی برخوردارند و منشأ انتزاعی عینی دارد؛ پس جمله‌ی «راست‌گویی خوب است» از آن روست که راستی، علت برای کمال روح و آرامش فرد و اجتماع است، بسان این‌که گوئیم «نوشیدن آب خوب است»، چون حیات و بقای حیات در گرو آن است.

در قرآن نیز به این رابطه تصریح شده و از نگاه آیات (طلاق / ۲ و انفال / ۲۹). نیز ارتباط در قضایای اخلاقی حکایت‌کننده از امری حقیقی و واقعی دانسته شده است.^۱

ساخت‌های وجود انسان

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، در حوزه‌ی انسان‌شناسی فلسفی و تبیین واقعیت انسان، آرا و انظار بسیار متفاوت است. گاه او را موجودی طبیعی و مادی و تک‌انگار می‌شناسند و ویژگی‌های انسان و طبیعت او را گرچه غیرهمسان با سایر موجودات طبیعی می‌دانند و دو گروه از گزاره‌های متفاوت را در او پذیرفته‌اند، بر این باورند که ویژگی‌هایی همچون «سعید ۷۰ کیلو وزن و ۱۵۰ سانتیمتر قد دارد و رنگ چشم او مشکی است»، که توصیف‌گر جسم و اوضاع و احوال جسمانی هستند، صفات اساسی و بنیادی انسانند و هر یک از ویژگی‌های

گروه دوم، همچون: ترس، عشق، شجاعت، امید، ایمان و محبت نمی تواند بدون ویژگی های گروه اول وجود داشته باشد. مثلاً صفت «امید» تابعی از حالت های خاصی است که در اندامواره ی بدن، به ویژه مغز و سلسله ی اعصاب، رخ می دهد. پس انسان دو وجود ناهمگون و مستقل نیست، بلکه به منزله ی ماشینی مرکب از قطعات سلولی است.

گاه انسان را دوگانه انگاشته اند و دو گروه از ویژگی های او را آن چنان متمایز و دور از هم یافته اند که گروه اول را به بدن و گروه دوم را به موجودی دیگر، به نام روح نسبت داده و حتی بر اصالت بخش دوم در هویت انسانی پای فشرده اند. البته این دو موجود به گونه ای بسیار اسرار آمیز با یکدیگر ارتباط دارند، به طوری که هر دو یک هویت انسانی را شکل می دهند، اما می توان هر یک را بدون دیگری موجود دانست. پژوهش در این مسأله مقاله ای مستقل می طلبد، اما آنچه مورد وفاق تمام اندیشمندان قرار گرفته این مطلب است که انسان دارای سه ساحت اندیشه، عواطف و رفتار است و هویت او از این سه ساحت شکل گرفته است. از این رو، در یک نظام اخلاقی کامل و فراگیر، اولاً گزاره های اخلاقی باید هر سه ساحت آدمی را تحت پوشش قرار دهد و ثانیاً همواره ارتباط و تأثیر و تأثر متقابل آنها باید مد نظر باشد؛ چرا که هویت آدمی در ترکیب و تعالی این سه ساحت نهفته است.

(هویت و ارزش انسان = رفتار + عواطف + اندیشه)



ساحت اندیشه، منبع و مبدأ آگاهی است و از عالم غیب آدمیان است که هم هدایت‌گر و هم جهت‌دهنده است. این ساحت در زمان وصول به حکمت، که اوج اعتدال دانش است، به مرتبه ی ادراک و ابستگی مطلق به خدای هستی دست یافته و با ساختار و اسرار واقعی آفرینش و ساحت گرایش‌گر توأم می‌گردد و عشق و ایمان را در ساحت جان انسان تولد می‌بخشد؛ در نتیجه، آنچه در رفتار ظهور و نمود می‌یابد، هدفمند و معنادار خواهد شد. یعنی رفتار که عالم شهود آدمیان

است بر پایه‌ی حکمت توحیدی و عاقبت‌اندیشی شکل می‌گیرد.

این بدان معناست که آدمیان از رهگذر تعقل و ساحت هدایت‌گر به ساحت گرایش‌های معنوی رفته و گرایش به دانایی، زیبایی، اخلاق، تقدیس و پرستش را در ساحت رفتاری به نمایش می‌کشند و گل سرسبد آفرینش می‌گردند و به تعبیر بلند قرآن در معرفی انسان، و به دلیل ظرفیت شگرف وجودی او، به مقام خلافت الهی بار می‌یابند: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱» و او تنها موجودی است که توان امانتداری الهی را داراست^۲ و بر اساس این جایگاه برای انسان است که سراسر گیتی کارگزاران آدمیان شده است: «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْتَبَعَّ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً^۳» و خود او دارای کرامتی بی‌مانند گردیده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...^۴».

از این رو، عنصر ایمان که میوه‌ی ساحت دانش‌گر و گرایش‌گر آدمیان است، در حکمت الهی بسیار مهم شناخته شد و محبوب‌ترین چیز نزد خداوند واقع گردید و سنگ بنای تمام کمالات قرار گرفت؛ چرا که موجب آرامش روح و روان انسان است^۵ و روشن‌بینی و تشخیص^۶ و توکل، سعادت و رستگاری^۷ و نفس مطمئنه^۸ از برکات وجودی آن است.

ایمان و عشق که ترکیب ساحت هدایت‌گر و گرایش‌گر است، آثار بسیار زیبا خلق می‌کند که در ساحت رفتار به نمایش در می‌آید. الگوی عینی این ادعا وجود پیامبر اعظم است که رفتارهای بسیار زیبا از ثبات، صبر، گذشت، مدارا، تواضع در میدان معاشرت با مردم و تعامل اجتماعی هنرمندانه از خود بروز داد و به «خلق عظیم» آراسته گشت.

۱. بقره / ۳۰. ترجمه: «به یاد آر آن‌گاه که پروردگار فرشتگان را فرمود من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت.»
۲. احزاب / ۷۲.
۳. لقمان / ۲۰. ترجمه: «آیا شما مردم به حس مشاهده نمی‌کنید که خدا انواع موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین است برای شما مسخر کرده و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان فرمود.»
۴. اسراء / ۷۰. ترجمه: «ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم.»
۵. فتح / ۴ و یونس / ۶۲-۶۳.
۶. انفال / ۲۹.
۷. صف / ۱۰-۱۱.
۸. فجر / ۲۷-۳۰.

ساحت ۱	ساحت ۲ +	ساحت ۳ =
اندیشه	عواطف و صفات	رفتار
مبدأ و منبع آگاهی	منبع کشش	نمود و ظهور
عالم غیب آدم	عالم برزخ آدم	عالم شهود
هدایت‌گر انسان	گرایش‌گر و عمل‌گرا	خلق زیبایی‌ها

البته در اینجا نباید از آن روی دیگر سکه، آدمی غفلت گردد، زیرا انسان یگانه موجودی است که از یک جامعیت برخوردار است، یعنی جنبه‌های ملکوتی و جنبه‌های ناسوتی در او وجود دارد. از این رو، می‌تواند بر صدر کاینات نشیند و با فعلیت بخشیدن به بعد ملکوتی، بعد حیوانی و نباتی‌اش را در اختیار و استخدام گیرد و به مقام پسندیده‌ی ستودنی گام نهد. اما اگر در ساحت اندیشه به حکمت توحیدی دست نیافت و در ساحت عواطف به گرایش‌های منفی روی آورد، بدیهی است که در ساحت رفتار نمودی بس زشت می‌آفریند و سزاوار سرزنش و نکوهش قرار می‌گیرد ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۱.

در حدیث آمد که خلاق مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گروه را جمله عقل و علم و جود	آن فرشته است و نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوا	نور مطلق زنده از عشق خدا
یک گروه دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فریبهی
او نسیند جز که اصطبل و علف	از شقاوت غافل است و از شرف
و آن سوم هست آدمی‌زاد و بشر	از فرشته‌نیمی و نیمش ز خر
نیم خر خود مایل سفلی بود	نیم دیگر مایل علوی شود
تا کدامین غالب آید در نبرد	زین دوگانه تا کدامین برد نرد

(مولوی)

قرآن نیز در نکوهش آدمی و بیان کاستی‌ها و ناراستی‌های وی، او را چنین معرفی می‌کند:

ستم‌گر و نادان (احزاب / ۷۲)، بسیار ناسپاس (حج / ۶۶)، سرکش و طغیان‌گر

۱. اعراف / ۱۷۹. ترجمه: «آنان مانند چهارپایانند، بلکه بسی گمراه‌ترند».

(علق / ۶)، تنگ چشم (اسراء / ۱۰۰)، حریص (معارج / ۱۹)، عجول و شتاب‌گر (اسراء / ۱) و مجادله‌گرترین آفریدگان الهی (الکهف / ۵۴).

نگارنده بر این اعتقاد است که جامعیت انسان، اقتضای دوگونه بودن او را در هر سه ساحت وجودی فراهم می‌سازد. از این رو، هم در ساحت اندیشه می‌تواند دو نگاه و دوگونه هدایت‌گری مثبت و منفی داشته باشد، و هم در ساحت صفات و حالات دوگونه‌ی عمل‌گرا و گرایش‌گر به وجود آورد، و هم در ساحت رفتار دو گونه‌ی متضاد (زیبایی و زشت) بیافریند.

نظام اخلاقی دین

جامعیت ترکیبی در وجود آدمیان، قابلیت‌های شگرفی را در او نهاده است، به گونه‌ای که می‌تواند با بهره‌گیری از اراده و اختیار، آنها را در خود شکوفا سازد. از این رو، انسان در ساحت اندیشه فرهنگ‌های گوناگونی را به وجود آورده است. این فرهنگ‌ها منشأ پیدایش تکرر در نظام‌های اخلاقی شد و در نتیجه گونه‌های متفاوت، در ساحت گرایش و در ساحت رفتار، در او رخ داد، یعنی در تفسیر از خود و جهان هستی، زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوتی را ارایه کرد و این تفسیرها بازتاب‌های متفاوتی در رفتار آدمیان را به وجود آورد. ادیان آسمانی نیز در طول تاریخ، رسالتی را در ایجاد فرهنگی خاص انجام دادند.

اسلام نیز که به عنوان «دین خاتم» در سرزمین حجاز طلوع نمود، یک نظام فرهنگی و اخلاقی ارایه کرد. قرآن که سند مستند این رویداد عظیم است با واژگان‌ها و زبانی کاملاً ملموس و روشن، بیانگر نظام فکری و اخلاقی خاصی شد. در عصر معروف به عصر جاهلیت، آداب و اندیشه‌های عجیب و غریبی در میان اعراب متداول بود. اسلام بیشتر آنها را مردود شمرد و بعضی از آنها، همچون برخی روحيات و حالات و صفات فرهنگی، مانند: سخاوت، شجاعت، وفا... را با تغییرات و اصلاحاتی در شکل و جوهر آنها، پذیرفت و در نهایت موفق به ارایه‌ی یک اندیشه و فرهنگ متعالی گشت.^۱

۱. ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن، ترجمه: دکتر فریدون بدره‌ای، صص ۴۹ - ۵۰.

طبیعت اندیشه‌ی قرآنی ما را بر آن می‌دارد که در تبیین نظام و زبان اخلاقی قرآن به سه لایه‌ی موجود در گزاره‌های آن توجه داشته باشیم؛ یعنی سه گروه متمایز را در مفاهیم اخلاقی قرآن از یکدیگر بازشناسی کنیم: ۱- گروه اول، گزاره‌هایی است که درباره‌ی طبیعت اخلاقی خداوند وجود دارد و در قرآن با واژگان‌های بسیار زیبا از این طبیعت سخن گفته شده و توصیف گردیده است؛ ۲- گروه دوم، گزاره‌هایی است که جنبه‌های مختلف آدمی را نسبت به ذات باری تعالی به عنوان آفریدگار انسان توصیف می‌نماید؛ ۳- گروه سوم، گزاره‌هایی است که درباره‌ی اصول و قواعد و قوانین مربوط به رفتار آدمیان سخن می‌گوید و میان افراد متعلق به جامعه‌ی اسلامی، ارتباطی خاص و نظم و پیوندی ویژه ایجاد می‌کند.

گروه دو و سه از اخلاقیات انسانی است، با این تفاوت که گروه دوم ارتباط بنیادی اخلاقی میان انسان و خدا را ساز و کار می‌دهد و به مقتضای مفاد آیات قرآن، این حقیقت که خداوند دارای طبیعت اخلاقی است و با انسان نیز از طریق اخلاق برخورد می‌کند، یک تعهد عظیم را در انسان به وجود می‌آورد که انسان نیز به سهم خودش در ارتباط با خدا رفتار و واکنش اخلاقی داشته باشد و این واکنش در مفاهیم اخلاقی دین ظهور یافته است، اما گروه سوم مربوط است به بینش اخلاقی فرد نسبت به سایر افراد جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند.

توجه به این نکته بسیار مهم است که گزاره‌های گروه اول در نظام اخلاق دینی که مربوط به طبیعت اخلاقی خداوند است، در گذر زمان در حوزه‌ی دین‌شناسی به صورت نظریه‌ای در باب صفات ربوبی بدان پرداخته شد و در قلمرو مباحث کلامی قرار گرفت و به مباحث خداشناسی مرتبط گشت و تعبیر اخلاق الهی را از دست داد؛ همچنان‌که گزاره‌های گروه دوم به صورت نظریه‌ای در حوزه‌ی انسان‌شناسی و مباحث تربیتی و اخلاق انسان اختصاص یافت و گزاره‌های گروه سوم به صورت نظام گسترده‌ی فقه اسلامی پرورده گشت.

به نظر نگارنده، این سه مقوله و یا سه گروه از مفاهیم اخلاقی قرآن، همچون سه ساحت وجود آدمیان، به هیچ وجه مجزا از یکدیگر نیستند و نباید آنها را از همدیگر تفکیک کرد؛ چرا که مفاهیم اخلاقی در قرآن در هر سه گروه از گزاره‌ها

از یک حقیقت حکایت دارد و آن «خدا مرکزی» است، یعنی هیچ مفهوم اخلاقی از مفهوم خداوند جدا نیست؛ چرا که مفاهیم اخلاقی گروه دوم که مربوط به انسان است نیز بازتابی از طبیعت اخلاقی خداوند است و یا به عبارتی واکنش خاصی از اعمال الهی است، زیرا اصطلاحات اخلاقی در این گروه ملاً قابل تأویل و تفسیر به بنیادی‌ترین مفاهیم اخلاقی، یعنی تسلیم و تقوا و یا ایمان و تقوا و یا اعتماد کامل به خداوند و ترس پرهیزگاران از اوست و این چیزی نیست جز همان اخلاق خداوند که به نیکی، مهربانی، و محبت مطلق از یک سو و به قهار، جبار و منتقم از سوی دیگر یاد می‌شود. مفاهیم اخلاق دینی که از سنخ گروه سوم است نیز بر عدالت و صداقت استوار است که این دو نیز بازتاب اخلاق خداوند است، زیرا او عادل است و ظلم نمی‌کند: «وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»^۱.

آیات قرآن (نور / ۲۲ و اسراء / ۲۳ - ۲۴) به روشنی نشان دهنده‌ی این است که این سه گروه مفاهیم اخلاقی به یکدیگر وابستگی دارند. از این رو، در تجزیه و تحلیل هر یک از مفاهیم عمده در ارتباط با اخلاقیات انسان، نباید پیوند بنیادی آنها را با طبیعت اخلاقی ذات باری تعالی نادیده گرفت. این ویژگی منحصر به نظام اخلاق دینی است و در نظام‌های دیگر اخلاقی که بیشتر بر خوب و بد تکیه دارد، دیده نمی‌شود.

مفاهیم گروه اول در طبیعت اخلاق خداوند، زبانی توصیفی دارند و مفاهیم گروه دوم در حوزه‌ی انسان، از زبان ارزشی برخوردارند. به عنوان مثال، واژه‌ی «کفر» که یکی از مهم‌ترین واژه‌های ارزشی در قرآن کریم است، به معنای ناسپاسگزار بودن در برابر نعمت‌ها و الطاف الهی است. از این رو، واژه‌ی «کفر» یک واژه‌ی اصیل و عمیق است که با محتوایی کاملاً عینی و واقعی در ارتباط است. روشن است که این واژه را هاله‌ای از ارزش در بر گرفته است که آن را از محدوده‌ی توصیفی بودن بیرون می‌برد و همین هاله‌ی ارزشی سبب شده است که به صورت یک اصطلاح اخلاقی مهم در سطح اول مفاهیم اخلاقی قرآن قلمداد شود. این واژه (کفر) با واژه‌ی (بد) که فرازبان است و در تمام فرهنگ‌ها و

۱. ق / ۲۱. ترجمه: «و هیچ ستمی به بندگان نخواهم کرد.»

نظام‌های اخلاقی به کار می‌رود، به لحاظ نگاه مذکور، کاملاً فرق دارد.

در جامعه‌ی عصر ظهور اسلام این تحول بنیادی بسیار مشهود است. در بافت غیر دینی عصر جاهلیت، تواضع و تسلیم از صفات موهن و نکوهیده و نشان زبونی و منش پست بود، ولی تکبر، گردنکش بودن و تسلیم نشدن، در چشم اعراب آن زمان، نشانه‌ی طبع نجیب و علامت شرافت و بزرگی بود، زیرا در آن نظام فرهنگی و اخلاقی جایی برای خداوند کریم وجود نداشت و واژه‌های اخلاقی ریشه در فرهنگ قبیله داشت.

با ظهور اسلام، این نگاه و فرهنگ کاملاً دگرگون شد. در نظام فرهنگی - اخلاقی ارایه شده در اسلام، تواضع در برابر خدا و تسلیم کامل او بودن، برترین فضیلت‌ها گشت و تکبر و عصیان و گردنکش بودن نشان بی‌دینی و بی‌ارزشی شد و واژه‌های اخلاقی عصر ظهور در چنین فرهنگی کاملاً دگرگون گردید.^۱

البته همان‌طور که در پیش اشاره رفت، گاه برخی از واژه‌ها نیز اصلاح گردید. به عنوان مثال، کلمه‌ی «سخاوت» و «بخشش» در اوضاع و احوال زندگی صحرائی، یک صفت پسندیده و از روحیه‌ی نوع‌دوستی و از سجایای اخلاقی ارجمند به حساب می‌آمد. اما رویکرد عرب جاهلی به این ویژگی با موضع اسلام یک تفاوت بنیادی داشت و آن تفاوت در این بود که اسلام، هر عمل سخاوتمندانه‌ای را که از میل به خودنمایی سرچشمه گرفته باشد توخالی دانست و آن را طرد کرد. بذل و بخشش در میان اعراب جاهلی که ریشه در فرهنگ خود برتر بینی داشت، گاه به خاطر تظاهر به افراط می‌کشید و برای یک انگیزه‌ی لحظه‌ای و یا برای خود نمایی و ابراز روحیه‌ی تفرعن‌گونه، مثلاً شخص همه‌ی شتران خود را می‌کشت بدون آن که یک لحظه بیندیشد که این کار، او و خانواده‌اش را به خاک مذلت و تباهی خواهد نشانید.

در دوران جاهلیت چنین کسی سرمشق و مظهر مروت و مردانگی و کرم بود، اما در نگاه اسلام، بخشیدن و سخاوتمندی برای خودستایی و ارضای غرور، یک عمل پوچ و بی‌ارزش قلمداد گردید (بقره ۶ / ۲۶۴). سخاوت در فرهنگ اخلاق

۱. ایروتسو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن، ترجمه: دکتر فریدون بدره‌ای، صص ۳۳ - ۴۶.

دینی، به انگیزه‌ی انسانی و با روحیه‌ی تقوای الهی و پرهیزگاری ارزشمند شناخته می‌شود. پس شالوده‌ی سخاوت در این نظام دینی تقوا و تقرّب الهی است و به عبارت دیگر بازتاب اخلاق الهی است: (حدید / ۷ و بقره ۹۸ - ۱۰۰ و بقره / ۱۹۱ - ۱۹۵).

روش‌های تربیتی در اسلام

با تدبّر در قرآن و مفاهیم اخلاقی آن در حوزه‌ی انسان‌شناسی به این نکته‌ی بسیار مهم می‌رسیم که اسلام برای تکامل انسان تا سرحدّ انسان کامل، از روش‌های گوناگون تربیتی، همچون پرورش اندیشه، گزینش برترین‌ها در رفتار، خودشناسی و خودسازی، الگوپذیری، تهذیب و تطهیر درون و انتخاب حالات روحی و روانی آدمیان بهره گرفته است. در پرورش اندیشه، انسان‌ها را به تعقل، تفکر، تدبّر، فهم، علم و حکمت دعوت نموده است: (بقره / ۲۲، زخرف / ۲۲ - ۲۴ انعام / ۱۱۶، انفال / ۲۲، یوسف / ۱۰۵ و زمر / ۱۸).

میدان‌های رشد و اندیشه را طبیعت و جهان آفرینش، انسان و تاریخ می‌داند و از شیوه‌های اعطای بینش برتر، اصلاح نگرش، منطق و برهان (حجرات / ۱۲، مدّثر / ۴۰ - ۴۴) و مشاوره و توصیه به ارزش‌های اخلاقی نیز استفاده کرده است. مفاهیم اخلاق دینی در پرورش و حالات درونی و تهذیب نفس نیز بر تأمین نیازها، ایجاد محیط مساعد پرورش، سالم‌سازی فضای رشد، عبرت‌آموزی از تاریخ و سرانجام به نظارت برخورد، مشاهده‌ی خود، خودسنجی، مداومت عمل، و تمرین و تشویق اصرار می‌ورزد: (نجم / ۳۹ - ۴۰، نساء / ۱۲۴).

علامه‌ی طباطبایی می‌نویسد: «إِعْلَمَ أَنَّ إِصْلَاحَ اخْتِلَاقِ النَّفْسِ وَ مَلَكَاتِهَا فِي جَانِبَيْ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَ اِكْتِسَابِ الْأَخْلَاقِ الْفَاضِلَةِ وَ إِزَالَةِ الْأَخْلَاقِ الرَّذِيْلَةِ إِنَّمَا هُوَ بِتَكَرُّرِ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ الْمُنَاسِبَةِ لَهَا وَ مُرَاوَلَتِهَا وَ الْمُدَاوَمَةِ عَلَيْهَا حَتَّى تَثْبُتَ فِي النَّفْسِ»^۱

۱. المیزان، ص ۳۵۴. ترجمه: «بدان که اصلاح اخلاق و ملکات نفس در دو جنبه‌ی علم و عمل و به دست آوردن اخلاق نیک و زدودن اخلاق ناپسند، همانا به تکرار رفتارهای نیکو و مناسب برای نفس و استمرار و دوام بخشیدن به آنهاست، تا در نفس رسوخ کند و ثابت گردد.»

علامه‌ی طباطبایی در بحث روش‌ها و مسلک‌های اخلاقی و تربیتی در ذیل آیات ۱۵۳-۱۵۷ سوره‌ی بقره می‌نویسد:

«المَسْلُكُ الْأَوَّلُ: تَهْدِيئُهَا بِالْغَايَاتِ الصَّالِحَةِ الدَّنَسِيوِيَّةِ وَالْعُلُومِ وَالْأَرْوَءِ الْمَحْمُودَةِ عِنْدَ النَّاسِ ... وَخُلَاصَتُهُ إِصْلَاحُ النَّفْسِ وَتَعْدِيلُ مَلَكَاتِهَا لِغَرَضِ الصِّفَةِ الْمَحْمُودَةِ وَالثَّنَاءِ الْجَمِيلِ ... وَغَايَتُهُ الْفَضِيلَةُ الْمَحْمُودَةُ عِنْدَ النَّاسِ وَالثَّنَاءُ الْجَمِيلُ مِنْهُمْ»^۱

گاه برای تربیت و پرورش علمی و عملی انسان و پاک‌سازی روحی او، از توجه به آرا و دیدگاه‌های پسندیده نزد عموم مردم بهره می‌گیریم و برای اصلاح نفس و تعدیل صفات و حالات درونی برای رسیدن به صفات پسندیده از منظر عموم مردم، یعنی نگاه عقلا، استفاده می‌کنیم و تحسین و تبریک مردم را شاخص عمل قرار می‌دهیم. و برای این‌که بتوانیم در زندگی جمعی از زیست مسالمت‌آمیز برخوردار گردیم باید به رفتارهای خوب و پسندیده نزد عموم انسان‌ها احترام بگذاریم و خوب و بد عقلایی را ملاک عمل خویش بدانیم.

«المَسْلُكُ الثَّانِي: وَنَظِيرُهُ مَا يَقْتَضِيهِ الْمَسْلُكُ الثَّانِي وَهُوَ مَسْلُكُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَرْبَابِ الشَّرَايِعِ ... وَغَايَتُهُ ... السَّعَادَةُ الْحَقِيقِيَّةُ لِلْإِنْسَانِ وَهُوَ إِسْتِكْمَالُ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَالْخَيْرِ الْأُخْرَوِيِّ وَهِيَ سَعَادَةٌ وَكَمَالٌ فِي الْوَاقِعِ لَا عِنْدَ النَّاسِ فَقَطْ ...»^۲

دومین روش برای پرورش و تربیت انسان‌ها که شبیه مسلک پیشین است، روشی است که انبیا و صاحبان ادیان و شرایع در طول تاریخ از آن استفاده کرده‌اند: اولاً توجه آدمیان را به سرانجام زندگی و پیامدهای آن معطوف داشته‌اند و ثانياً کمال واقعی و حقیقی انسان را در رشد ایمان به خدا و آیات

۱. المیزان، ج ۱، صص ۳۵۴ به بعد.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۳۵۵. ترجمه: «مسلک دوم: و نظیر مسلک اول است آنچه را مسلک دوم اقتضا دارد و آن عبارت است از مسلک و روش انبیا و صاحبان شرایع و هدف این روش سعادت حقیقی برای انسان است؛ یعنی کمال ایمان به خدا و آیات او و باور به خوبی‌های جهان آخرت که در واقع، این، سعادت و کمال است، نه این‌که فقط نزد مردم سعادت باشد.»

او و سعادت در جهان آخرت دانسته‌اند، یعنی افزودن بر مطلوب بودن زندگی مسالمت‌آمیز در نزد عموم مردم. آنان بر کمال واقعی که همان سعادت در دنیای پسین است نیز تأکید داشته‌اند و انسان را موجودی جاودان و نامیرا معرفی کرده‌اند.

«وَأَمَّا الْمَسْلُكُ الثَّلَاثُ مَخْصُوصٌ بِالْقُرْآنِ الْكَرِيمِ لَا يُوجَدُ فِي شَيْءٍ مِّمَّا نُقِلَ إِلَيْنَا مِنَ الْكُتُبِ السَّمَاوِيَّةِ وَتَعَالِيمِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَاضِينَ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَلَا فِي الْمَعَارِفِ الْمَأْثُورَةِ مِنَ الْحُكَمَاءِ الْإِلَهِيِّينَ... وَهُوَ تَرْبِيَةُ الْإِنْسَانِ... لَا يَبْقَى مَعَهَا مَوْضِعُ الرِّذَالِ وَبِعِبَارَةِ أُخْرَى إِزَالَةُ الْأَوْصَافِ الرِّذِيلَةِ بِالرَّفْعِ لَا بِالدَّفْعِ...»^۱

سومین روش در پرورش و تعالی آدمیان روشی مخصوص به قرآن کریم است؛ آخرین کلمات و حیاتی خداوند که بر آخرین مرد آسمانی نازل شد، که در هیچ‌یک از گفته‌ها و کتب آسمانی انبیای پیشین یافت نمی‌شود و در تعالیم و آموزه‌های حکیمانه‌ی حکمای الهی نیز نیامده است.

خُلُقِ عَظِيمِ

پیامبر ﷺ چون پرورش‌یافته‌ی این مسلک و روش قرآنی است به وصف «خُلُقِ عَظِيمِ» در آمده است، یعنی او میوه و محصول این روش بی‌نظیر و برتر است. در این روش، انسان به گونه‌ای تربیت می‌شود که اساساً رذایل در او ورود نمی‌یابد و محل و موضوعی پیدا نمی‌کند، یعنی نفس را به گونه‌ای آگاه می‌سازد و تهذیب می‌کند که بستر و زمینه‌ی رذیله در آن فراهم نیاید. این مسلک که مخصوص آموزه‌های دین خاتم است و توسط خاتم الانبیاء ارایه شده از ویژگی‌های زیر برخوردار است.

۱- همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در مفاهیم اخلاق دینی، طبیعت اخلاق خداوند به عنوان یک مقوله مد نظر است و اساساً اخلاق در حوزه‌ی انسان بازتاب اخلاق خداوند است. از این رو، اخلاق و صفات اخلاقی در انسان از منظر قرآن

۱. همان.

ریشه در اخلاق خداوند دارد: (طه / ۱۱- ۱۴ و بقره / ۱۱۶) و تمام فضایل و نیکی‌ها در خدا دیده می‌شود: (طه / ۸، سجده / ۷).

۲- بر خلاف مسلک اول که پایه‌ها و اصول اخلاق بر حسن و قبح اجتماعی بنا شده، و برخلاف مسلک دوم که اصول اخلاقی آن بر آموزه‌ها و گزاره‌های عقاید عامه‌ی دینی و در ساختار تکالیف انسانی یعنی باید و نبایدهای دینی، با توجه به پاداش و مجازات‌های اخروی استوار گردیده است، در مسلک سوم - که مخصوص دین خاتم است - مبانی اخلاق بر اخلاق توحیدی، یعنی خداشناسی خالص بنا شده است. در این مسلک، توحید ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی شالوده‌ی نظام فرهنگی و اخلاقی را می‌سازد.

۳- نقطه‌ی مرکزی پرگار پرورش در این مسلک، عشق ربوبی و حبّ عبودی است: (آل عمران / ۳۱). اوج قله‌ی رشد اندیشه و تعقل در ساحت فکری آدمیان در این مسلک این است که «فلا يُرَى شَيْئاً إِلَّا وَبَرَى اللَّهُ شُبْحَانَهُ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَيَعْدَهُ... وَتُسْقِطُ الْأَشْيَاءَ عِنْدَهُ مِنْ حَيْزِ الْأَسْتِقْلَالِ». انسان پرورش یافته در این مسلک، در ساحت فکر و اندیشه، غیر از خداوند، نمی‌بیند و در ساحت صفات، عشق و علاقه‌ای جز به او ندارد و در ساحت رفتار نیز حرکتی و فعلی جز به قصد او انجام نمی‌دهد.

۴- از منظر قرآن انسان‌های رونده در این راه، هدایت یافتگان اند و رحمت و صلوات الهی که مقدمه‌ی هدایت واقعی است بر آنها فرستاده می‌شود: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»!

طبرسی رحمته در ذیل آیه‌ی «وَأَنَّكَ لَغَلِيٌّ خَلْقٍ عَظِيمٍ»^۲ به آرا و احوال مفسران اشاره کرده است و می‌نویسد:

«قيل: معناه إِنَّكَ مُتَخَلِّقٌ بِالْأَخْلَاقِ الْإِسْلَامِ وَعَلَى طَبْعِ كَرِيمٍ وَحَقِيقَةِ الْخَلْقِ...»^۳؛ برخی آیه را این‌گونه معنا کرده‌اند: ای پیامبر! تو به اخلاق اسلام آراسته شده‌ای،

۱. بقره / ۱۵۷. ترجمه: «آن گروهند مخصوص به درود و الطاف الهی و رحمت خاص خداوند و آنها به حقیقت هدایت یافتگانند.»

۲. قلم / ۴.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

یعنی حقیقت دین و گزاره‌های اخلاقی آن در تو با طبیعت لطیفانه و کریمانه آمیخته شده و تو عین اسلام هستی.

با توجه به آنچه گفتیم، یعنی این که گزاره‌های اخلاقی در مفاهیم دینی بازتاب طبیعت اخلاقی خداوند است، به این نتیجه می‌رسیم که وجود پیامبر بازتاب وجود خداوند است و این است سرّ اتصاف او به «خُلُقِ عَظِيمٍ».

«وَقِيلَ: الْخُلُقُ الْعَظِيمُ الصَّبْرُ عَلَى الْحَقِّ وَسِعَةِ الْبَدَلِ وَتَدْبِيرِ الْأُمُورِ عَلَى مُقْتَضَى الْعَقْلِ بِالصَّلَاحِ وَالرَّفْقِ وَالْمُدَارَاةِ وَتَحْمُلِ الْمَكَارِهِ فِي الدَّعَاءِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَالتَّجَاوُزِ وَالْعَفْوِ وَبِذَلِّ وَالْجَهْدِ فِي نُصْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَتَرْكِ الْحَسَدِ وَالْجِرْصِ وَنَحْوِ ذَلِكَ»^۱

این معنا در تفسیر آیه‌ی فوق، همان‌طور که علامه‌ی طباطبایی رحمته‌الله نیز اشاره دارند، ناظر به اخلاق اجتماعی پیامبر است که او با بردباری و صبر و سعی و جود و با تدبیر خردمندانه و با مدارات و رفاقت دوستانه می‌کوشید مردم را و تمام انسان‌ها را به باور الهی سوق دهد و آنها را خداگونه سازد و این مطلب نیز نکته‌ی دوم در سرّ اتصاف او به اخلاق عظیم است؛ یعنی او نه تنها در حوزه‌ی اندیشه و رفتار، تجسّم و عینیت خداوند است، بلکه در حوزه‌ی رفتار می‌کوشد تا تمام انسان‌ها را به گونه‌ای پرورش دهد که آنچه باور دارند و آنچه انجام می‌دهند بازتاب همان اخلاق خداوند باشد، و در این راه، با ابلاغ گزاره‌های موجود در هر سه ساحت آدمیان و با ایجاد بذر عشق و محبت، هیچ کوتاهی و درنگی نکرد.

«وَقِيلَ سُمِّيَ خُلُقُهُ عَظِيمًا لِأَنَّهُ عَاشَرَ الْخَلْقِ بِخُلُقِهِ وَزَايَلَهُمْ بِقَلْبِهِ فَكَانَ ظَاهِرُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَبَاطِنُهُ مَعَ الْحَقِّ وَقِيلَ لِأَنَّهُ اِمْتَثَلَ تَأْدِيبَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِيَاةً بِقَوْلِهِ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ وَقِيلَ سُمِّيَ خُلُقُهُ عَظِيمًا لِاجْتِمَاعِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِيهِ وَيَعْبُذُهُ مَا رَوَى عَنْهُ قَالَ إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ وَقَالَ أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»^۲

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

۲. همان.

بر مبنای آنچه در سِرِّ عظیم بودن خُلق او و سِرِّ معنای عظمت خُلق آوردیم، روشن شد که باطن او با حق و ظاهرش با خلق است. او با ظاهری که بازتاب باطن است، انسان را در هر سه ساحت، در بازتاب حق و امی دارد و به خاطر این رسالت بسیار خطیر، به «خُلق عظیم» متصف شد. به عبارت دیگر، حقیقت انسان در مکتب او بسان حقیقت آفرینش به دو ساحت غیب و شهود یا باطن و ظاهر تفسیر می‌گردد. انسان یک حقیقت واحد مشکک سیال و ناآرامی است که سَری در عرش دارد و پایی در فرش، وجودی است که ناپیدا و پیداست. هستی نیز واقعیت واحد مشککی است که در دو ساحت غیب (خداوند) و شهود (آفرینش) تفسیر می‌گردد و شهود او بازتاب غیب است: ﴿ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾^۱. از این رو، در حوزه‌ی اخلاق با توجه به مفاهیم بی‌نظیر قرآن و متد پرورش انسان، به این نتیجه می‌رسیم که صفات و رفتار اخلاقی آدمیان در عالم شهود بازتاب اخلاق خداوند است و در این میان پیامبر خاتم توانسته است در عالم شهود بازتاب کامل اخلاق خداوندی باشد؛ چرا که عظمت و یا کوچکی صفات و رفتار آدمیان منوط به توان آرایه‌ی حد طبیعت اخلاق خداوند است.

مولانا مطلب فوق را در اشعار بسیار زیبایی چنین آرایه می‌کند:

مصطفی می‌گفت پیش جبرئیل	که چنان‌که صورت توست، ای خلیل
مر مرا بنما تو محسوس آشکار	تا ببینم مر تو را نظاره‌وار
گفت: نتوانی و طاقت نبودت	حس ضعیف است و تنک سخت آیدت
گفت: بنما تا ببیند این جسد	تا چه حد، حس نازکست و بی مدد
آدمی را هست حس تن سقیم	لیک در باطن یکی خلق عظیم
باز در تن شعله ابراهیم‌وار	که از و مقهور گردد برج نار ^۲
آدمی در ظاهر و عالم شهادت، پیدا و خاموش است، اما در باطنش آتشی	
نهفته است؛ یعنی بالفعل خاموش و سرد است، اما بالقوه فروزان است.	

۱. سجده ۶ / ترجمه: «این است همان خدایی که بر غیب و شهود عالم دانا و مقتدر و مهربان است.»

۲. مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۵۵ - ۳۷۶۳.

مانند سنگ آهن و زغال که بالفعل تیره و افسرده است، اما بالقوه فروزان و مشتعل است.

مولانا تمایز روح قدسی و جسم را به آتش در سنگ و آهن تشبیه کرده است. پس در درون و ساحت ناپیدای این آدم شعله‌ای همچون ابراهیم است که برج آتش در برابر آن مقهور و مغلوب است. مولانا مقایسه‌ای می‌کند میان روح الهی و تن جسمانی. «شعله‌ای ابراهیم‌وار»، کنایه از روح الهی دمیده شده در انسان است. همان‌گونه که حضرت ابراهیم به مدد الهی در میان آن برج آتشین افکنده شد و آن آتش مهیب، بر او سرد و سازگار افتاد و او صحیح و سالم درآمد، انسان‌ها نیز اگر به روح الهی خود، یعنی ساحت غیب و ناپیدای وجودشان توجه کنند از آتش عظیم شهوت نجات خواهند یافت. پس انسان یک حقیقتی است که ظاهرش فرع و نمود و باطنش اصل و بود او به شمار می‌آید.^۱

الگوی واقعی انسان کامل، حقیقت پیامبر اعظم و خاتم است که متصف به «خلق عظیم» گشت و توانست با این وصف تمام انسان‌ها را مجذوب خود سازد و خود در جایگاه صدق و راستی نشیند.

و آن عظیم الخلق او، کان صندرت بی‌تغیّر مقعد صدق اندرست
 احمد ار بگشاید آن پَر جلیل و طاب بیهوش ماند جبریل
 گفت او را همین سپر اندر پی‌ام گفت: رو رو من حریف تو نی‌ام
 باز گفت او را: بسای ای پرده سوز من به اوج خود نفرستم هنوز
 گفت: بیرون زین حد ای خوش فرّ من گر زخم پری بسوزد پرّ من^۲
 آری، باطن و غیب آدمی اقیانوسی است بی حد و مرز و وجودی است نا آرام
 و مواج که بر تمام هستی سیطره دارد و در تمام راه‌های آفرینش قدم
 می‌زند و در سیر و تکاملش طومار هستی خود را که آینده‌ی خدای خود
 است می‌گشاید.

۱. زمانی، کریم، شرح جامع منتهی، دفتر چهارم، ج ۴، صص ۱۰۵۰-۱۰۵۳.

۲. منتهی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۸۷-۳۸۰۴.

نتیجه

در مرور بر آنچه گذشت به این نتیجه می‌رسیم که اگر «خُلِقَ»، هویت و شاکله‌ی حقیقت انسان را می‌سازد، همان‌طور که «خُلِقَ» هیأت ظاهر را شکل می‌دهد، و اگر سه ساحت اندیشه، عواطف و رفتار - بدون تفکیک از یکدیگر - در هویت حقیقی انسان، مد نظر است و اساس واقعی انسانیت واقعی در پرورش و رشد این سه ساحت به وجود آید، و اگر به نظام‌ها و مسلک‌های اخلاقی در پرورش انسان توجه کنیم و مسلک خاص قرآن با ویژگی‌های آن را ملاحظه نماییم، به سِرّ این که پیامبر به «خُلِقَ عَظِيمٌ» متصف شد و بلکه به معنای «عظیم بودن اخلاق او» دست خواهیم یافت.

معنای عظمت در خُلِقَ و سِرّ عظیم بودن آن در این نکته نهفته است که او بازتاب صفات عظیم خداوند است؛ یعنی در نظام توحیدی هیچ چیز به عظمت خداوند نیست. پس اگر تنها او «عظیم» است، خُلِقَ که بازتاب اخلاق اوست نیز عظیم می‌باشد و سِرّ اتصاف پیامبر اسلام به این وصف، مربوط به نوع پرورش اوست که در مسلک سوم یادآور شدیم؛ یعنی پایه و اساس در پرورش انسان، اخلاق خداوند است و بازتاب صفات و رفتار او در انسان، بر محور عشق ربوبی و حبّ عبودی بنا شده است و پیامبر ﷺ برترین نمونه‌ی انسان پرورش یافته‌ی این مسلک است و بازتاب دهنده‌ی کامل اخلاق خداوند است.

۱- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.»^۱

۲- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَدْبَنِي رَبِّي فَأُحْسِنَ تَأْدِيبِي.»^۲

۳- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنِ.»^۳

۴- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حَسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَخَالَفَةَ.»^۴

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن، ترجمه: دکتر فریدون بدره‌ای، چاپ اول، نشر فروزان، ۱۳۷۸ ش.
۳. جبران، خلیل جبران، پیامبر، ترجمه و شرح: دکتر حسین الهی قمشه‌ای، چاپ ۱۲، انتشارات روزنه، ۱۳۸۲ ش.
۴. راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: ندیم مرعشی، مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی تا.
۵. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، ۷ جلد، چاپ پنجم، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۰ ش.
۶. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ جلد، مؤسسه الاعلمی، بیروت، لبنان، ۱۳۹۴ هـ / ۱۹۷۴ م.
۷. _____، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۵ جلد، بی تا.
۸. الطبرسی، ابی علی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۰ جلد، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۰ ق.
۹. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (اصول فلسفه و روش رئالیسم)، چاپ هفتم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹ ش.